شناختی اجمالی از مغالطه‌های مشهور، ما را در شناخت استدلال‌های نادرست کمک می‌کند

مغز انسان به مغالطه اعتیاد دارد

■ هنریک شوئنبرگ ■

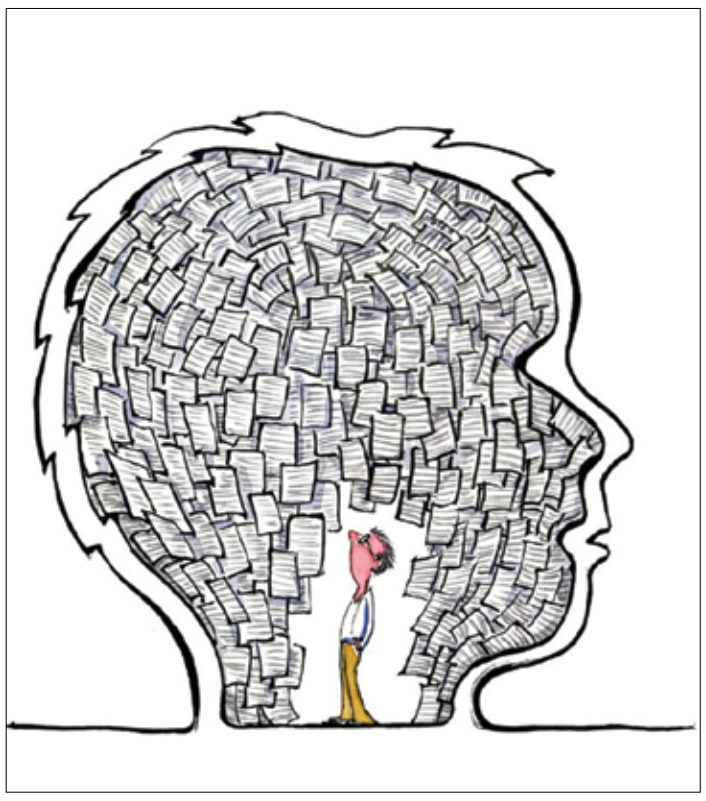

آیا تابه‌حال درباره مغالطه پهلوان‌پنبه یا مغالطه شاه‌ماهی قرمز چیزی شنیده‌اید؟ اگر شنیده‌اید، شاید برای‌تان جالب باشد که بدانید اینها بخشی از مجموعه مفاهیمی است که می‌تواند قدرت تفکر شما را افزایش دهد. در پایان مطالعه این مقاله، در حقیقت هوشمندتر خواهید شد، زیرا خطاهای موجود در استدلال‌های خود و دیگران را با وضوح بیشتری خواهید دید. فکر کنید مغزتان یک‌جور جعبه‌ابزار است. همان‌طور که ابزارهایی برای ساختن وجود دارد، چیزهایی هم وجود دارد که «دنیل دنت» فیلسوف، آنها را «ابزارهای تفکر» می‌نامد. برای مثال، زبان یکی از ابزارهای تفکر است، زیرا ما را قادر می‌سازد از طریق گفت‌وگوی درونی و همچنین با درمیان گذاشتن ایده‌های خود با دیگران بتوانیم بهتر فکر کنیم. هر زمان کلمه مفید جدیدی ساخته می‌شود، ابزار تفکر تازه‌ای در دسترس قرار می‌گیرد. در گذشته اینگونه تصور نمی‌شد که برای تفکر بهتر به ابزارهایی نیاز داریم. برای نمونه، نظریه اقتصاد کلاسیک بر این پیش‌فرض مبتنی است که ما تمایل به اتخاذ تصمیمات عقلانی داریم، درحالی‌که در ۱۰۰ سال گذشته، علوم شناختی به‌شکل روزافزونی آشکار کرده‌اند که ما جهان را بر مبنای سوگیری‌ها می‌بینیم و چنانچه تصمیم‌گیری به سیستم شناختی ما واگذار شود آنقدر عینی یا عقلانی فکر نمی‌کنیم که بشود به آن اعتماد کرد. این مساله شامل انتخاب‌های اقتصادی ما نیز می‌شود. برای مقابله با این تمایلات روان‌شناختی، باید از ابزارهای تفکر - که از زمان ابداع منطق توسط ارسطو به وجود آمده‌اند - بهتر استفاده کنیم. یک گام ویژه به جلو تشخیص و نام‌گذاری انواع گوناگون استدلال‌های بد بوده است که در مجموع تحت‌عنوان «مغالطات غیرصوری»[1] شناخته می‌شوند. این مغالطات اسامی کاملاً شناخته‌شده و بسیار متنوعی دارند. برای مثال، حمله شخصی[2] (شخص‌ستیزی) نوعی مغالطه است که شما هنگام مقابله با نیروی استدلال فرد مقابل، به‌جای اینکه برهان بیاورید، به شخصیت او حمله می‌کنید. این یکی از روش‌های بد استدلال است، زیرا آنچه معمولاً مهم است پیغامی است که منتقل می‌شود نه شخص پیغام‌رسان. با وجود این، استدلال‌های حمله شخصی در انواع مختلفی از موقعیت‌ها به کار می‌رود، مثل کارزارهای سیاسی؛ جایی که حملات شخصی نادرست و نامربوط و نامتناسب اغلب به کار می‌رود تا استدلال واقعی طرف مقابل را تحت‌الشعاع قرار دهد. بسیاری از استدلال‌های مغالطه‌آمیز ممکن است در نگاه اول سطحی به نظر برسد. مسلماً درست نیست که رفتار بی‌ادبانه یک توریست را نشانگر و نماینده رفتار تمام افراد آن ملت قلمداد کنیم؛ آیا نباید این را بدانیم؟ طبیعتاً باید بدانیم اما اغلب فراموش می‌کنیم، زیرا افراد در عمل غالباً قربانی مغالطه تعمیم شتاب‌زده می‌شوند. یا اینکه چه تعداد از ما مرتکب مغالطه توسل به احساس[3] نشده‌ایم؛ برای مثال، هنگامی که ناراحت هستیم و به همین علت به‌طرزی ناعادلانه یکدیگر را مقصر می‌دانیم، بهتر می‌بود قبل از تلاش برای هرگونه اظهارنظر، خود را آرام می‌کردیم اما درحقیقت، درست به این خاطر که به تفکر غیرعقلانی متمایل هستیم، بسیار مفید است که حتی به شناخت انواع مغالطه‌های به‌ظاهر سطحی مجهز باشیم. به‌این‌طریق نواقص ناشی از تفکر غیرعقلانی خود را به یاد خواهیم داشت و بهتر می‌توانیم آنها را تحت مراقبت خود داشته باشیم. همان‌گونه که در کلینیک‌های ترک اعتیاد می‌گویند، قدم اول در مسیر درمان اقرار و بیان این مطلب است که به مشکلی مبتلا هستی. علاوه بر این، زمانی که بدانیم چه نوع استدلال‌های بدی وجود دارد، استدلال‌های دیگران را بهتر تحلیل می‌کنیم. طبقه‌بندی و نامگذاری استدلال‌های بد کمک می‌کند افکار خود را نظام‌مند کنیم. به‌این‌ترتیب می‌توانیم به‌سرعت مشخص کنیم که ایراد هر استدلال چیست. بنابراین هنگامی که با مغالطه‌ها آشنا باشیم در بحث و گفت‌وگو بیشتر متقاعدکننده خواهیم بود. یکی دیگر از خصوصیات مفید آشنایی با مغالطه‌ها این است که هنگام صحبت درباره آنها می‌توانیم از اصطلاحاتی استفاده کنیم که مشروعیت منطقی دارد. اگر به شما بگویم استدلال حمله شخصی را علیه من به کار برده‌اید، گفته من برای شما وزن و نفوذ بیشتری خواهد داشت تا اینکه به‌زبان ساده بگویم که فکر می‌کنم شیوه استدلال بدی است به‌جای اینکه به استدلال من حمله کنید به شخصیت من حمله می‌کنید. به‌این‌ترتیب وقتی به کسی درباره استفاده از استدلال حمله شخصی هشدار می‌دهیم، ممکن است فکر کند «اگر آنچه اشاره می‌کند اسمی فنی دارد (حمله شخصی) شاید واقعاً چیزی می‌داند».

■ **سوگیری‌ها و مغالطه‌های بیشتر**

مفهوم مغالطه به مفهوم سوگیری بسیار نزدیک است. برخی سوگیری‌ها حتی واژه مغالطه را در نام خود دارند، مثل مغالطه قمارباز. سوگیری نوعی تعصب یا پنداره است که از قبل، مورد داوری شخص قرار گرفته است. سوگیری‌ها یا به‌واسطه ندانستن صرف یا به‌واسطه مغالطات اتخاذ شده‌اند. سوگیری تعبیری معوج از حقایق است و شما به استدلال‌های بد نیاز دارید تا از چنین تلقی‌هایی حمایت کنید، بنابراین می‌توانید با آشناسازی هرچه‌بیشتر خود با مغالطات و ادعاهای نامعتبرشان درباره خرد، سوگیری‌های خود را کاهش دهید. یکی از رایج‌ترین انواع سوگیری‌ها، سوگیری تأییدی[4] است. این سوگیری عبارت از این است که به‌جای اینکه به‌دنبال اطلاعات بی‌طرفانه باشیم که ما را به‌حقیقت نزدیک‌تر می‌کند، تمایل داریم اطلاعاتی را بیابیم یا تشخیص دهیم که ایده‌های از پیش شکل‌گرفته ما را تأیید کند. می‌توانید سوگیری‌های تأییدی را در ادعاهایی شبیه این مشاهده کنید: «هشدارهای مربوط به سلامتی را خوانده‌ام اما عموی من سیگار می‌کشد و حالش هم خوب است. بنابراین سیگارکشیدن نباید بد باشد». در این باره از مغالطه «تعمیم‌دادن شواهد پراکنده و محدود» استفاده می‌شود تا با یک یافته کاملاً پذیرفته‌شده علمی مقابله شود، یافته‌ای حاکی از اینکه سیگارکشیدن ممکن است به مرگ شما منجر شود.

■ **رؤیایی در باب خرد**

همین آشناشدن با برخی ابزارهای خرد می‌تواند قالب ذهنی‌مان را تغییر دهد و ما را برای اینکه عقلانی فکر کنیم آماده کند. به همین دلیل است که چرخش فکری «کن تیلور» فیلسوف معاصر، در باب دولت آرمانی افلاطون که در آن پادشاهان فیلسوف حکمرانی می‌کنند، زیاد غریب و دور از ذهن نیست. تیلور می‌گوید حق با افلاطون بود؛ مردم عموماً به‌جای اینکه با خرد خویش مسیر خود را تعیین کنند، تحت حکمرانی امیال و خواهش‌های خود هستند. به همین دلیل فیلسوفان - که در استفاده از خرد و استدلال‌ورزی تعلیم دیده‌اند - باید بر جامعه حکومت کنند اما نه به‌گونه‌ای که تنها گروه نخبه‌ای از آنان چنین کنند، بلکه باید تلاش کرد همگان پادشاهانی فیلسوف شوند، یعنی اندیشمندانی عمیق با تفکر عقلانی روشن. این مطلب آرزوی «برتراند راسل» نیز بود. او نیز می‌خواست همگی ما را متفکرانی انتقادی کند. هنگامی که در مصاحبه تلویزیونی‌اش در بی‌بی‌سی در سال ۱۹۵۹ از او پرسیده شد چه نصیحتی برای نسل‌های آینده دارد، در جواب به‌گونه‌ای پاسخ داد که آنچه را خلاصه هر بحثی درباره سوگیری‌ها و مغالطات است، به‌زیبایی در بر می‌گیرد: «هنگامی که درباره موضوعی مطالعه می‌کنید یا در باب فلسفه می‌اندیشید، تنها از خود بپرسید فکت‌ها چه هستند و این فکت‌ها چه حقیقتی را نشان می‌دهند. هرگز به خود اجازه ندهید به‌واسطه آنچه مایلید باور کنید یا به‌واسطه آنچه فکر می‌کنید اگر مورد قبول قرار گیرد، نتایج اجتماعی مفیدی به‌همراه دارد، منحرف شوید. درعوض تنها و با اطمینان به امور واقع بنگرید».

■ **پهلوان‌پنبه‌ها شاه‌ماهی‌های قرمز را می‌خورند**

در پرتو این نصیحت، بیایید نگاهی بیندازیم به مفاهیمی که در آغاز این نوشته به آنها اشاره کردم.

پهلوان‌پنبه مغالطه‌ای است که در آن به نسخه ضعیف‌تری از استدلال فرد یا شاید به استدلالی ضعیف‌تر و متفاوت برای همان موضوع حمله می‌شود، همان‌گونه که آموزش سربازان از طریق حمله با سرنیزه به مترسک (مرد پوشالی) انجام می‌شود و نه دشمن واقعی. مغالطه شاه‌ماهی قرمز نوعی حواس پرت‌کردن است که در آن، فردی که مایل است با نتیجه‌ای مخالفت کند، نه‌تنها با نسخه‌ای تغییریافته و ضعیف‌شده از استدلال ارائه‌شده مقابله می‌کند، بلکه با استدلالی کاملاً نامرتبط رویارو می‌شود و آن را متلاشی می‌کند. این مغالطه نامش را از این کار گرفته است: شاه‌ماهی دودی‌شده‌ای به‌سوی سگ ویژه شکار روباه پرت می‌کنند تا او را گیج کند و سبب تغییر مسیرش شود. در مثال زیر، پاسخ سندی به پیتر یک شاه‌ماهی قرمز است. پیتر: «فکر نمی‌کنم لازم باشد همین الان سرپناه جدیدی برای بی‌خانمان‌ها بسازیم. به پول بیشتری نیاز داریم تا شبکه برق را حفظ کنیم». سندی: «چطور می‌توانی به بی‌خانمان‌ها بی‌توجه باشی؟ این دقیقاً سنگ‌دلی است». سندی به استدلالی دیگر و درواقع به نکته‌ای متفاوت با گفته پیتر حمله می‌کند. پیتر نگفته است به بی‌خانمان‌ها بی‌توجه است؛ ممکن است برای درست‌کردن سوپ مرغ برای تمام بی‌خانمان‌هایی که سندی می‌شناسد داوطلب باشد. پیتر تنها به این می‌اندیشد که تأمین انرژی نیز مهم است و باید اولویت‌ها را مشخص کرد. استدلال شاه‌ماهی قرمز خود را اینگونه نیز ظاهر می‌کند که کسی بگوید زمانی که این‌همه انسان در رنج و عذاب هستند، اشتباه است که نگران راحتی حیوانات باشیم. نگرانی درباره وضعیت حیوانات به نکته معطوف به رنج انسان‌ها بی‌ارتباط است و آوردن استدلالی نامرتبط به درون بحث برای توجیه موضع خود، همان شاه‌ماهی قرمز است. اما در هر دو مغالطه، همان‌گونه که راسل می‌گوید، باید اطمینان حاصل کنید که «صرفاً به چیزی توجه کنید که فکت است و نیز به آن حقیقتی که فکت‌ها آن را تأیید می‌کنند» در غیر این صورت، این خطر وجود دارد که به ورطه نتیجه‌گیری شتاب‌زده بیفتید و در دام استدلال‌آوری گرفتار شوید. برای داشتن تفکر انتقادی ضروری است فعالانه تلاش کنیم ورای هر چیز دیگر، در پی حقیقت باشیم و اینگونه فرض نکنیم که حقیقت را دریافته‌ایم؛ چنین چیزی از طریق آشناشدن با انواع مغالطه تقویت می‌شود. ممکن است برای‌تان شگفت‌انگیز باشد که در اطراف خود می‌توانید چه تعداد مغالطه بیابید: به‌شکل پهلوان‌پنبه، شاه‌ماهی قرمز، حمله شخصی، تعمیم شتاب‌زده و استدلال از طریق توسل به احساس. همچنین شگفت‌انگیز است که صرفاً داشتن شناختی از این مغالطه‌ها چقدر شما را هوشمندتر می‌کند.

■ **برخی از مغالطات غیرصوری**

- اسکاتلندی واقعی[5]: «هیچ اسکاتلندی‌ای در پرچ (نوعی آش) خود شکر نمی‌ریزد». «نه! این‌طور نیست، عموی من می‌ریزد». «خب!... هیچ اسکاتلندی واقعی‌ای شکر در پرچش نمی‌ریزد».

- مصادره به مطلوب[6]: نوعی از استدلال دورانی است، به‌گونه‌ای که نتیجه‌ای که قرار است اتخاذ شود از قبل در مقدمات استدلال پذیرفته شده است.

- توسل به مرجعیت[7]: تلاشی نامعتبر به‌منظور پیروزی استدلال از طریق ادعای داشتن تخصص نامربوط به موضوع.

- استدلال از راه سنگ[8]: در این مغالطه، ادعایی رد شده و کنار گذاشته می‌شود، به این خاطر که پوچی آن واضح در نظر گرفته می‌شود، بدون اینکه برهانی در جهت پوچ‌بودن آن ارائه شود.

مغالطات غیرصوری را نباید با مغالطات صوری اشتباه گرفت. مغالطات صوری شامل نقصی در ساختار منطقی استدلال قیاسی یا استدلال استقرایی است. مثالی از مغالطه غیرصوری تصدیق تالی[9] است. «اگر الف درست باشد، آنگاه ب نیز درست است. ب درست است. بنابراین الف نیز درست است». (این استدلال ایراد دارد، به این دلیل که ب ممکن است درست باشد، حتی اگر الف درست نباشد).

پی‌نوشت

1- informal fallacies
2- ad homenium
3- Argument from emotion fallacy
4- confirmation bias
5- no true scotsman
6- begging the question
7- appeal to authority
8- appeal to the Stone
9- affirming the consequent

منبع: Philosophy Now

ترجمه: احسان یزدانی / ترجمان

■ ■ ■

چه کسی پای دزدان غربی را به گنجینه‌های ایران باز کرد؟

روز ۱۵ آبان ۱۳۰۹، سه روز پس از تصویب «قانون حفظ آثار ملی» در مجلس، اولین تقاضا برای کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران از سوی یک منبع آمریکایی یعنی موزه دانشگاه پنسیلوانیا داده شد. بعد از مدتی فردی به نام دکتر اشمیت به عنوان نماینده این گروه باستان‌شناسی در ایران انتخاب شد. او در مدت حضور خود در ایران به عنوان نماینده موزه دانشگاه پنسیلوانیا اشیای گرانبهای بسیاری را از کشور خارج کرد. وقتی رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها در ایران کودتا کرد، در مقابل فشارهای سیاسی خارجی کاملاً ضعیف و شکننده و نگران تبلیغات خارجی مخالف بود. دولت‌های انگلیس، آمریکا، روسیه و حتی فرانسه با آگاهی از این نقطه ضعف رژیم پهلوی، از شرایط بهره کامل بردند و امتیازاتی گرفتند که رژیمی مستقل با پشتوانه مردمی هرگز حاضر به اعطای آنها نبود. مهم‌ترین امتیازی که دولت ایران در این دوره اعطا کرد موافقتنامه نفت ۱۹۳۳ بود. امتیاز دیگر، شیلات دریای خزر بود که سال ۱۹۲۷ به روسیه داده شد. امتیازهای دیگری که به همان اندازه مهم است ولی شناخته شده نیست، امتیازهای باستان‌شناسی است که در فاصله سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ به موزه‌های آمریکایی داده شد. به نظر می‌رسد در اصل توافقی بین قدرت‌های سه‌گانه بر سر باارزش‌ترین منابع ایران یعنی آثار باستانی، نفت و خاویار برقرار شده بود. در حالی که آمریکاییان با دقت زیاد خود را از تجارت خاویار و نفت کنار کشیده بودند، انگلیسی‌ها و روس‌ها هم متقابلاً دخالتی در کاوش‌های باستان‌شناسی آمریکایی‌ها در ایران نداشتند. در مقایسه با کاوش‌های باستان‌شناسی بزرگی که آمریکایی‌ها در ایران انجام می‌دادند، فقط یک باستان‌شناس مهم انگلیسی به نام سر «اورل استین» در دهه ۱۹۳۰ در ایران کار می‌کرد و بخشی از کار استین هم به نمایندگی از طرف دانشگاه هاروارد بود. تصادفی نبود که آمریکایی‌ها هیچگاه با تسلط انگلیسی‌ها بر امور نفتی ایران به چالش برنخاستند و برای انگلیسی‌ها هم هیچگاه برتری آمریکایی‌ها در مسائل باستان‌شناسی ایران مورد تردید واقع نشد. در حالی که کنترل سیاسی و نظامی ایران در دست انگلیسی‌ها بود، باستان‌شناسی ایران بعد از سال ۱۹۲۵ کاملاً به انحصار آمریکایی‌ها در آمد. برخی بر این باورند اعطای امتیاز باستان‌شناسی در ایران به آمریکایی‌ها در برابر ممانعت انگلیسی‌ها از اعطای امتیاز نفت شمال ایران به آمریکا بود. انگلیسی‌ها مصمم بودند جلوی نفوذ آمریکایی‌ها به مسائل نفتی ایران را بگیرند و برای جبران عدم دسترسی آمریکایی‌ها به نفت ایران، دسترسی انحصاری آنها به آثار باستانی ایران را فراهم کردند. روس‌ها هم برای اینکه کاملاً بی‌بهره نمانند، در نهایت اختیار شیلات دریای خزر را در دست گرفتند که شامل صادرات پرسود خاویار بود. همانگونه که «آرتور چستر میلسپوی» آمریکایی، مستشار کل مالی ایران تا سال ۱۹۲۷ توضیح داده و بر اساس شواهدی که ارائه کرده، اعطای امتیاز شیلات ۱۹۲۷ به روس‌ها به معنای فروش کامل حقوق و منافع ایران بود. ایران تا پایان دوره امتیاز شیلات در سال ۱۹۵۲ یعنی زمان نخست‌وزیری محمد مصدق، نتوانست اداره شیلات دریای خزر را باز پس گیرد. اعطای چنین امتیازهایی به معنای حیف و میل کامل منابع ثروت ایران بود. آنگونه که میلسپو می‌گوید رضاشاه در این دوره تا جایی که توانست ایران را «دوشید». به مدت ۲۰ سال از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بیشتر درآمد نفت ایران صرف خرید تسلیحات شد و حداقل ۶۰ تا ۶۵ درصد بودجه سالانه دولت (که منحصراً از درآمدهای نفتی بود) برای ارتش و پلیس هزینه شد. حیف و میل منابع در این دوران حیرت‌انگیز بود. اگر این منابع مالی صرف آموزش، زیرساخت‌ها و پیشرفت‌های صنعتی و کشاورزی می‌شد، امروز ایران در میان کشورهای جهان سوم نبود. سال ۱۹۴۱ که رضاشاه ایران را ترک کرد، ۸۵ تا ۹۰ درصد جمعیت ایران بی‌سواد بودند. ۴۰ سال بعد، وقتی پسر و جانشین او کشور را ترک کرد، با وجود «تمدن بزرگ» دوسوم مردم کشور بی‌سواد باقی مانده بودند. با توجه به چنین مسائلی می‌توان دریافت که چرا ایران با وجود فرهنگ، تاریخ و منابع

عظیم طبیعی و نفتی، پیشرفت نکرده است. یکی از مظاهر عمده غارت ثروت‌های ایران در دوره رضاشاه تاراج آثار باستانی ایران توسط دولت‌های غربی بویژه آمریکا بود؛ غارتی که مجوز حکومت رضاخان را با خود داشت. با ظهور حکومت پهلوی در سال ۱۹۲۵ درهای ایران به روی باستان‌شناسان خارجی باز شد. این امر باعث لغو امتیاز انحصاری فرانسوی‌ها در اکتبر ۱۹۲۷ و تصویب قانونی جدید در مورد آثار باستانی در نوامبر ۱۹۳۰ شد. با بهره‌گیری از موقعیت جدید و این باور که در ایران باستان‌شناسی آمریکایی به درخشان‌ترین موفقیت‌هایش نائل خواهد شد، موزه‌های آمریکایی متعددی با هدف کاوش‌های باستان‌شناسی به ایران هجوم آوردند. در این زمینه، «هوراس اچ. اف. جین» مدیر موزه باستان‌شناسی پنسیلوانیا در سال ۱۹۳۱ در نامه‌ای به «والاس اسمیت موری» مدیر بخش امور خاور نزدیک وزارت خارجه اشاره می‌کند که باز شدن درهای ایران به روی باستان‌شناسان خارجی برای نخستین‌بار موقعیتی کم‌نظیر ایجاد کرده است. از نظر «اریک اف. اشمیت» مدیر هیات اعزامی باستان‌شناسی موزه پنسیلوانیا در ۱۹۳۱ به دامغان، ایران «یک بهشت باستان‌شناسی بکر» بود. در حین بازدید موزه‌هایی مانند موزه هنر متروپولیتن نیویورک و موزه‌های اسمیتسونین در واشنگتن، فهم این حقیقت که همه این آثار در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ یافت شده‌اند مرا [نویسنده] شگفت‌زده کرد. خصوصاً توجه من به این مطلب جلب شد که دارایی‌های گسترده موزه متروپولیتن که مربوط به دوره‌های ساسانی و اسلامی است و شامل سفالینه‌های بسیار ارزشمند و بی‌همتایی از نیشابور است، همه در دهه ۱۹۳۰ به دست آمده‌اند. چگونه محرابی بزرگ از مسجدی در اصفهان پس از گذشت ۱۳۰۰ سال، از جایگاه واقعی‌اش به نیویورک منتقل شده است؟ چگونه این محراب از کشوری مسلمان خارج شده است؟ در حین تحقیق، از روی مدارک وزارت خارجه آمریکا دریافتم که این محراب جزو مجموعه وسیعی از اشیا و ساخته‌های مذهبی بوده که قاچاقچیان در دهه ۱۹۳۰ به سرقت برده‌اند. در گزارش وزیرمختار آمریکا در ایران، «چارلز سی هارت» آمده است مظنون اول تاراج برنامه‌ریزی شده مکان‌های مقدس و مساجد ایران، باند قاچاق «پوپ - رابنو» بوده‌اند. «آرتور اپهام پوپ» (۱۹۶۹-۱۸۸۱) شهروندی آمریکایی و دلال اشیای عتیقه بود و بسیاری او را متخصص هنر اسلامی می‌دانستند. او ارتباط نزدیکی با حکومت پهلوی از جمله شخص رضاشاه داشت. رابنو دلال بزرگ اشیای عتیقه بود که پوپ از طریق او بیشتر معاملاتش را انجام می‌داد. گزارشی از وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۴۲ در این باره هست که چگونه این محراب در دهه ۱۹۳۰ به مالکیت موزه هنر متروپولیتن نیویورک در آمده است. این گزارش بر هویت قاچاقچیان تأکید می‌کند: دار و دسته «پوپ - رابنو». البته باید اشاره کنیم که بر اساس مدارک، باستان‌شناسان آلمانی نیز که در دهه ۱۹۳۰ برای موزه‌های آمریکایی در ایران کار می‌کردند مظنون به دزدی و قاچاق آثار باستانی بودند. برخی اتباع برجسته انگلیسی در بین‌النهرین نیز چنین دزدی‌هایی کرده‌اند. مدارک وزارت خارجه آمریکا نشان می‌دهد پرفسور «ارنست ای هرتسفلد» (۱۹۴۷-۱۸۷۹) بالاترین مقام مسؤول در باستان‌شناسی ایران در آن زمان، بارها در حین خارج کردن آثار باستانی «بدون اطلاع دولت ایران» مچش گرفته شده است. تاراج گسترده گنجینه‌های ایرانی در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ فقط با کمک و راهنمایی دولت آمریکا و رضایت و همکاری رژیم نوپای پهلوی در ایران ممکن بود. دولت آمریکا نیز مکرراً به دولت ایران برای «اهدا»ی مقادیر وسیعی از آثار باستانی پیدا شده به مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو فشار می‌آورد. به علاوه همانطور که اسناد وزارت خارجه نشان می‌دهد و دیپلمات‌های آمریکایی صراحتاً بیان می‌کنند، مؤسسه شرق‌شناسی کمترین حق قانونی و اخلاقی را برای تملک اشیای مکشوفه در کاوش‌های تخت‌جمشید نداشته است.

تاراج بزرگ، دکتر محمدقلی مجد، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

روزنه

اثبات قیامت از طریق عدل الهی

عدالت در مفهوم وسیعش عبارت است از دادن حق صاحبان استحقاق بدون هیچ تبعیضی میان آنها. اگر حق هیچ صاحب حقی ادا نشود بر خلاف عدالت است، همچنانکه اگر تبعیض شده و حق بعضی داده شود و حق بعضی دیگر داده نشود باز بر خلاف عدالت است. اگر معلمی هنگام امتحان دانش‌آموزان نمره همه را از آنچه استحقاق دارند کمتر بدهد بر خلاف عدالت رفتار کرده است، همچنانکه اگر نمره برخی را طبق استحقاق آنها بدهد و نمره برخی دیگر را کمتر بدهد باز بر خلاف عدالت رفتار کرده است. عدالت از یک نظر ملازم است با مساوات. مساوات یعنی به همه به چشم مساوی نگریستن و تبعیض قائل نشدن. لازمه اینگونه مساوات، عدالت است، یعنی اینکه به هر کسی هر اندازه استحقاق دارد به او داده شود، اگر زیاد استحقاق دارد زیاد داده شود و اگر کم استحقاق دارد کم داده شود و در این جهت تبعیضی صورت نگیرد. اما اگر مساوات را مساوات در اعطا فرض کنیم که بدون رعایت استحقاق‌ها و درجه استحقاق‌ها به همه افراد برابر یکدیگر داده شود، اینگونه مساوات بر خلاف عدالت است و ملازم با ظلم است همچنانکه مساوات در منع نیز ظلم است، یعنی اینکه همه مانند هم و بدون هیچ تبعیضی نسبت به آنچه استحقاق دارند محروم و ممنوع بمانند. عدل الهی به این معنی است که موجودات جهان هر کدام در درجه‌ای از هستی و در درجه‌ای از قابلیت فیض‌گیری از خداوندند. از طرف خداوند نسبت به هیچ موجودی تا آن اندازه که امکان و قابلیت دارد از فیض دریغ نمی‌شود. هر موجودی هر چیزی را که ندارد به این دلیل است که در مجموع شرایطی که قرار دارد امکان و قابلیت داشتن آن چیز را ندارد. اکنون می‌گوییم که اگر برخی موجودات با یک سلسله تجهیزات و امکانات به وجود آیند ولی همواره از افاضه آن کمال لایق به آنها خودداری شود بر خلاف عدل الهی است، بلکه به مقتضای عدالت، متناسب با استحقاق‌ها افاضه فیض به آنها می‌شود. انسان در میان سایر موجودات، موجودی است با سرمایه و استعداد و لیاقت و امکانات ویژه. کارهای انسان و انگیزه‌هایی که او را وادار به کار و فعالیت می‌کند منحصر به آنچه در حیوان هست، نیست. حیوان صرفا دارای غرایزی است که او را به طبیعت و زندگی مادی مربوط می‌کند ولی انسان- آنچنانکه قبلا هم گفتیم- دارای غرایزی است که با حساب‌های این جهان جور نمی‌آید، یعنی در سطحی بالاتر است، در سطح جاویدانی و جاودانگی است. انسان دارای انگیزه‌های عالی اخلاقی، علمی، ذوقی، مذهبی و الهی است و بسیاری از کارهای خویش را تحت تأثیر آن انگیزه‌ها انجام می‌دهد و احیانا زندگی طبیعی و مادی و حیوانی خود را فدای هدف‌های عالی و انسانی خود می‌کند. انسان به تعبیر قرآن نظام عملی خویش را بر اساس ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد و در این نظام عملی خواهان حیات جاوید و خشنودی خداوند است. در انسان، هم اندیشه عظیم جاویدانی هست و هم آرزوی آن و هم غرایزی که به آن سو او را سوق دهد. همه اینها حکایت دارد از نوعی استعداد و قابلیت برای جاویدان ماندن. به عبارت دیگر، همه اینها حکایت دارد از تجرد و غیرمادی بودن روح آدمی. همه اینها انسان را در این جهان در حکم جنینی قرار می‌دهد که در رحم مادر با یک سلسله تجهیزات از قبیل جهاز تنفسی، گردش خون، دستگاه عصبی، جهاز باصره و سامعه و جهاز تناسلی مجهز می‌شود که صرفا با حیات دنیای بعد از رحم جور می‌آید و اما با حساب رحم و زندگی موقت و ۹ ماهه رحم جور نمی‌آید. درست است که انسان در زندگی این دنیا از نظام ایمان و عمل صالح بهره می‌گیرد ولی این بهره‌گیری‌ها بالتبع است. نظام ایمان و عمل صالح در حکم بذری است که تنها در یک حیات سعادتمندانه جاویدان قابل رشد و پرورش است، یعنی در یک حیات جاویدان و برای یک حیات جاویدان مفهوم و معنی صحیح پیدا می‌کند. انسان نه‌تنها در نظام ایمان و عمل صالح در اوجی بالاتر از طبیعت پرواز می‌کند و بذرهایی مافوق روابط مادی می‌پاشد، در نظام ضد ایمان و عمل صالح که در اصطلاح قرآن نظام کفر و فسق نامیده می‌شود نیز کارهایش از حدود حساب‌های طبیعی و حیوانی و از حدود نیازهای بدنی و روابط طبیعی خارج می‌شود و جنبه روحی و جاودانگی به خود می‌گیرد ولی به صورت انحرافی و از این رو استحقاق نوعی حیات جاویدان پیدا می‌کند که متاسفانه برای خودش دردها و رنج‌ها همراه دارد و به اصطلاح دینی او را جهنمی می‌کند. انسان چنین نیست که اگر در مدار ایمان و عمل صالح حرکت نکند، خود را در مدار حیوان محدود کند، بلکه به اصطلاح زیر صفر می‌رود و به تعبیر قرآن: «بل هم اضل؛ از حیوان پست‌تر و گمراه‌تر می‌گردد» (اعراف/ ۱۷۹). اکنون اگر حیات جاویدان در کار نباشد، مثل انسان‌هایی که در نظام ایمان و عمل صالح حرکت کرده‌اند و انسان‌هایی که در نظام ضد ایمان و عمل صالح حرکت کرده‌اند، مثل شاگردانی است که برخی تکالیف خود را به نحو احسن انجام داده‌اند و برخی دیگر وقت خود را به بازیگوشی گذرانده‌اند و معلم بخواهد همه آنها را از نمره محروم کند، این محرومیت ظلم است و بر خلاف اصل عدل.

منبع: استاد شهید مرتضی مطهری- زندگی جاوید یا حیات اخروی